بررسی

ساختار نامرئی واقعیت اجتماعی

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بنیادی‌ترین خصوصیاتش را علوم ریاضی، فیزیک و شیمی می‌توانند توضیح دهند. اما وجود پدیده‌هایی که به هیچ طریق آشکاری نمی‌توان آنها را فیزیکی یا شیمیایی دانست موجب سردرگمی می‌شود. موفقیت ساده‌ای مانند این را در نظر بگیرید: وارد کافه‌ای در پاریس می‌شوید. پیشخدمت می‌آید و می‌پرسد: «چه می‌خواهید؟» از دو حالت که شهرهای شورشی، به‌صورت مکتوب انجام شده است. پرسش‌های مصاحبه هم‌ارا است با نقل‌قول‌های مفصل و دقیق از کتاب. ازاین‌رو، هاروی در کنت‌وکوی حاضر موضوعات همچون قانون ارزش در سرمایه‌داری، کمون‌سازی در کلان‌شهرها، سازوکار دولت سرمایه‌داری، فضاهای عمومی شهر و رابطه آنها با جنبش‌های اجتماعی و هویتی، مفهوم نمرکزدزایی در برخی از شاخه‌های اندیشه چپ معاصر و غیره، تمامی نقل‌قول‌ها از ترجمه فارسی کتاب است.

■ این کتاب را برای چه کسانی نوشتید؟

هدف من این بود تا کتابی بنویسم برای هرکسی که سؤالاتی جدی در مورد کیفیت زندگی شهری دارد، زندگی‌ای که بـا آن مواجه‌اند و انتخاب‌های محدودی که پیش روینـان اسـت. آن هم با توجه به این نکته که قدرت سیاسـی و اقتصادی خواسـتار حقی نام و تمام است تا شهرها را مطابق با امیال و نیازهای خود (یعنی سود و انباشت سرمایه) بسازد و نه مطابق با نیازهای مردم.

به این منظور می‌خواسـتم سـرنخ‌هایی از آن نوع چارچوب نظری ارائـه کنم که به آن دلبستگی دارم، بنابراین غالبـا از مفاهیم به‌ظاهر انتزاعی مارکسیستی استفاده کردم، مفاهیمی که البته صرفا منحصر به مارکسیست نیسـتند. اما هدفم این اسـت تا از این مفاهیم به گونه‌ای اسـتفاده کنم تا برای همه قابل فهم باشـد (ممانند که همیشـه در این کار موفق نمی‌شوم). امیدوارم مردم علاقه‌مند شوند تا به دنبال دانش عمیق‌تری از چارچوب مورد استفاده‌ام بروند. برای مثال در فصل چهار، «هنر رانت»، از مفهوم به‌ظاهر مرموز رانت انحصاری استفاده می‌کنم. اما امیدوارم در پایان آن فصل مردم بتوانند به خوبی معنایش را بفهمند و این سـؤال برایشـان پیش بیاید که چطور ممکن است جامعه‌ای که رقابـت را می‌سـتاید و آن را اسـاس کارکرد خود جلـوه می‌دهد مملو از سـرمایه‌داریانی اسـت که دسـت به هرکاری می‌زنند تا به هر وسیله‌ای قدرت انحصاری خود را حفظ کنند و چطور با توسـل به آن قدرت رانت‌های ناحق کسب می‌کنند.

اگرکسی بخواهـد چارچوب نظری من را بهتـر بفهمد، می‌تواند به منابع بسـیاری رجوع کند ازجمله کتاب‌هایم «معمای سـرمایه و بحران‌های سرمایه‌داری» [ترجمه مجید امینی، نشر کلاغ]، «تاریخ مختصر نئولیبرالیسـم» [ترجمه محمود عبدالله‌زاده، نشـر اختـران]، «راهنمای سـرمایه مارکس» و همچنین سـخنرانی‌هایی که در ویـدئوهایم قابل دسترسـی اسـت (مثلا مجموعه سخنرانی‌هایم در مورد سـرمایه مارکسی). با این همه بـا یک کسـب‌وکار کوچک، همواره با شکست روبه‌رو شده اسـت. به نظر شما چرا مردم این تاریخ نـاکـامـ‌ار و مسلم را نادیده می‌گیرند و همچنان سعی می‌کنند آن را عملی کنند؟

این یکی از دشـوارترین پاردوکس‌ها در تاریخ چپ اسـت (در تفکر چپ: پروژه‌ای و فوقالعاده‌ای... همه ما نیاز مبرم به درسـت‌کردن کشـور زندگی‌مـان را درک می‌کنیم. نیاز به دسـتیابی به درجه‌ای از خودمختـاری درکار و محله‌هایی که در آن زندگـی می‌کنیم. این نیاز اساسـی، که به اعتقاد من هم سـاسـی اسـت و هم نزد بخش‌های وسـیعی از جامعه عمومی اسـت. می‌تواند بنیانی باشد برای سیاسـی گسـترده‌تر، وقتی سـرمایه دچـار زوال می‌شـود. اتفاقی که به طور درونی روی می‌دهد. آنگاه کارگران اغلب بسـیج می‌شـوند (مثلا در سـال‌های ۱۹۳۰ و ۲۰۰۲ در آرژانتین) تا متاعل‌هـ‌ایشان را نجات دهند. شـاهدش نمونه‌های بادوامی از نظام‌های تعاونی و کنترل کارگران که دلگرم‌کننده‌اسـت. مثلا تعاونی موندراگون در باسک اسپانیا).

مسئله اینجاسـت که این فعالیت‌ها در بسـتری روی می‌دهند که قانون ارزش در سـرمایه‌داری مسلط اسـت (به همین دلیل این قانون از اهمیت فراوانی برخوردار اسـت). آنچنان که قوانین‌کنندگان تابع «قانون اجباری رقابت» هسـتند و دسـت آخر این قانون تلاش‌های مسـتقل برای دسـتیابی به صورت‌های خودمختار سـازمدهی را را می‌دارد تا همچون کسـب‌وکارهای سـرمایه‌داری رفتار کنند. در نتیجه ممکن اسـت به که نحوی کمکی کنیم و دسـت به عمل بزنیم که هژمونی «قانون ارزش در سرمایه‌داری» را به چالش بکشیم.

از ایـن‌رو، لوفـور خاطرنشـان می‌کنـد کـه شـیوه‌های دگرجایی زمانه ما نمونه اعلایش وزارت خزانه‌داری و بانک مرکزی (فدرال‌رزرو) ایالات متحده آمریکاسـت. از دید من این مسـئله بسـیار روشنگر بود کـه این دو نهاد در پی پرشکسـتگی بانک لیمن برادرز در عمل زمام امور دولت آمریکا را کاملا به دسـت گرفتند. وزارت خزانه‌داری آشکارا تصمیم‌گیرنده نهایی بسیاری از پروژه‌های وزارتخانه‌های دیگر است.

به موازات پیوند دولـت- مالیه مجموعه‌های نظامی و صنعتی نیز در کار اسـت که البته کمی نام بی‌مـعـنایی دارد زیرا در اصل تمرکز قوای نظامی و پلیسی اسـت با پشـتیبانی سیستمی قضایی در خدمت قدرت طبقه سـرمایه‌دار. «دوسـتگاه دولت سـرمایه‌داری» به طور مختصر اینگونه عمل می‌کند. واضح اسـت که اگر بخواهیم خودمان را از شـر سلطه قانون ارزش در سـرمایه‌داری خلاص کنیم، باید یا این کشار از قدرت دولتی رودررو شویم و شکستش دهیم.

اما به جزاین دو، دولت جنبه‌های فراوان دیگری نیز دارد که خدمات عمومی ضروری ارائه می‌کند، مانند سـلامت عمومی، مسـکن، آموزش و ادامه داده مشـترک. در جدوله ما اغلب مباحث مربوط به فساد در این شـاخه‌های دولت می‌شود. در این امر شکی نیسـت. ولیکن جنبش‌های سیاسـی جپ در سـطح محلی، ملی و حتی بین‌المللی قدرت آن را دارا هسـتند تا بر این جنبه‌های دوسـتگاه دولت کنترل داشـته و آنها را به سوی مقاصد رهایی‌بخش عمومی هدایت کنند.

طرفه آنکه لنولیبالیسـم یـا تحویل اکثـر این حیطـه از وظایف دولت به سـازمان‌های مردم‌نهاد مسـیری بالقوه را گشوده اسـت برای سـوسیالیسـتی‌کردن این جنبه‌های دولت بـفنفع اردوگاه مردم. البته اگر بتوان بر محدودیت‌های شـکل سـازمان‌های مردم‌نهـاد غلبه یافت. هدف حمله مسـتقیم بـه قدرت دولتی باید بیوند دولت- مالیه و مجموعه نظامی) پیلیسی باشد. نه شرکت آب و فاضلاب یا سازمدهی اینترنـت و مراقبت پروازا. بالیحال. نباید غافل شـوم که اکثـر تمامی سازمان‌ها و وزارتخانه‌های دولتی می‌توانند برای ایفای بیشتر سـرمایه اتـ دست قرارگیرند. طبقه سرمایه‌دار در وضعیت فعلی قدرت کنترل خود را تو بسـتـه بـه شـیوه‌های نظامی و پیوند دولـت- مالیـه تقویت می‌کند و هیچ توجهی به مسائل دیگر ندارد.

■ در اتنهای کتاب می‌نویسـید. «اگر زندگی شهری بخواهد حیات دوباره یابد و خارج از مناسبات طبقاتی حاکم بازسازی شود، ضروری اسـت که ابزارهای دموکراتیک جایگزین (سوای دموکراسی کنونی قدرت پول) ماتند انجمن‌های مردمی تشـکیل شـوند» (ص۲۱۶). تحول جنبش اشـغال وال‌استریت را در غیاب فضای عمومی چطور ارزیابی می‌کنید؟

روشـن اسـت کـه واکنش وحشـیانه پلیـس به جنبش اشـغال وال‌استریت نشـان‌دهنده ترس بنیادین بـاراتوبی وال‌استریت از ظهور جنبشی مردمی که تهدیـدی برای قدرت پیوند دولت- مالیه به‌شمار می‌آید. همانطور که در ایسـلند و ایرلند شـاهد بودیم، این حرکت می‌تواند به اعلام جرم علیه بانکداران و در نهایت زندانی‌شدن آنها منجر شود.

برای آنها بسـیار ضروری به این قبیل جنبش‌ها توسـل به شیوه‌های نظامی و بسـخنی از این شیوه نظامی مشابه بـدسـت‌گرفتن کنترل فضای عمومی می‌شـود تا جنبش اشغال را از دانش فضایی عمومی برای فعالیت محروم کند. در آن صورت، آزادسازی فضای عمومی برای مقاصد سـیاسی عمومی قدم اول مبارزه اسـت. مبارزه‌ای که باید به آن تن داد. اشـتباه کـه شـاهدش بودیم نسـازی زودکنز بودند از آنجـا که یک دموکراسی بدیل می‌توانند باشـد. اما مقیاس کوچک و عرصه‌های محدود لازم می‌آورد تا نسـبت به تجربه شکل‌های دموکراتیک دیگر از کنار یک‌دیگر بـه اشـغال دعـوت می‌کردند. شـکل‌هایی که کلان‌شهر را به صورت یک کل مد نظر قرار دهد، یعنی شـهری که می‌شود کل یک شهر همچون نیویورک یا ساپئولوپا را سازماندهی و اداره کرد.

**■ شما فرانز از فضای فیزیکی می‌روید و به خوبی خاطرنشـان می‌کنید کـه «درواقع یک روش اجتماعی‌سـازی وجود دارد [...] در کانون این روش کمـونسـازی این اصل قرار دارد که رابطه میان محل و زیرساخت‌ها و اجتماع با محیط و یک کمون در نظر گرفته می‌شود باید جمعی و غیرکالایی و بدون پیوند با منطق مبادله بازاری و ارزش‌گذاری‌های بازار باشـد» (ص۱۲۷). اما، ایدهٔ کمون‌ها هم به خودی‌خود جالب اسـت. نمی‌توان منکر شـد که یک شهر متشـکل از چندین کمون است و این کمون‌ها نیـز سـازوکاری مسـتقل برای ادامه خود دارند. پس به این ترتیب اداره شـهر به صورتی چندگانوبنه امکان‌پذیر اسـت. هرچند کلیت شهر را، وحدتی بزرگ‌تر - به‌مثابه مجموعه افرادی که با هویت همسـتی‌بودن به هم گره می‌خورند - می‌توان کمون واحدی در نظر گرفت. البته نمی‌توان انکار کرد که اداره چندگانوبنه همچنان مشکل خود را نیز بـه‌وجود نـه ولیبرال- به‌مثابه کسـانی که دسـت‌اندازی دولت در اقتصاد و اداره شـهری را در حد کمینه‌اش می‌پذیرند - و نیروهـای ارتجاعـی نیز اسـت نیز لنو از مدیریت را مد نظرشـان باشـد. به این ترتیب حفظ روند چندگانوبنی و اجتماعی از تمرکزگرایی می‌توانند به بهانه حفظ روابط اجتماعی درون کمون‌ها به قحطی و خشونتی بینجامد. پروژه‌هـای نئولیبرالی در حفظ و تقویت سـازمان‌های طبقاتی در این مورد، نمونه‌وار هستند. ازاین‌رو، مبارزه‌ای در کنار حاضر تمرکززدایی رادیکال را مطرح می‌کند و در ادامه می‌پرسد: «چگونه تمرکززدایی رادیکال که به یقین هدفی ارزشـمند اسـت بدون تشـکیل اقتداری سـلسـله‌مراتبی در ردههای بالاتر قادر به کار اسـت؟» (ص۱۲۴). هاروی در این زمینه به موانع و ابزاری موثای بوتچین آنارشیسـت آمریکایی و سوسیالیسـت لیبترالین، آناتـولـ فرامـ می‌دکد و آن را پیچیدهترین پیشنهاد رادیکال خلق و استفاده جمعی از کمون‌ها در طیف متنوعی از مقیاس‌ها می‌داند و معتقد اسـت به‌عنوان جنبشی از دستور کار جدسرمایه‌داری باید آن را به کار ببرد. باسـخ بوچین به اداره شهرها «کنفدراتیسـم» اسـت که در آن «درحالی که انجمن‌های شـهرداری با کار از طریق دموکراسـی مستقیم باید سیاسـت‌سازی را تشـکیل می‌دهند، شـبکه کنفدراتی از انجمن‌های شـهرداری جایگزین دولت می‌شـوند» (ص۱۲۸). اقتصـاد شـرکتی به یک اقتصـاد حقیقتا سـیاسـی تقلیل می‌یابد که در آن شـهرها، در تعامل اقتصادی و نیز سیاسـی با یکدیگر، مدام مذاکره می‌کنند و با به‌عنوان سازمان‌های شهروندی در انجمن‌های آزاد حل می‌کنند» (ص۱۴۳). سیستم مد نظر بوچکین روباه‌ای اسـت از پایین به بالا و به برعکس.

شکاف بین تولید و تحقق ارزش

هاروی در کتاب خاطـر نشـان می‌دهد که چگونه فرایند بازار اسـاسـا متکی اسـت بر انحصار فـری سـرمایه‌داران بر مالکیت ابـزار تولید. از جمله به امـور مالی و زمیـن. او تأکید دارد که «رانت‌های ناشی از قدرت انحصاری مالکیت خصوصی یک دارایی مهم مانند زمین یا یک مجسـ» (ص۱۶۵) و نتیجه می‌گیرد که قدرت انحصاری مالکیت خصوصی هم نقطه آغاز و هم نقطه پایان هر فعالیت سـرمـه‌داری اسـت. در دیالکتیک انحصار و رقابت «مسئله این است که در مجموع و هیچ توجهی به مسائل دیگر ندارد.

■ شما بارها تأکید می‌کنید که تمام تلاش‌های حاکم بازسازی شود، ضروری اسـت که ابزارهای دموکراتیک جایگزین (سوای دموکراسی کنونی قدرت پول) ماتند انجمن‌های مردمی تشـکیل شـوند» (ص۲۱۶). تحقق این منطق

گفت‌وگو با دیوید هاروی درباره کتاب «از حق به شهر تا شهرهای شورشی» به بهانه انتشار ترجمه فارسی

سازماندهی شهر علیه سرمایه‌داری

ترجمه: فرید دبیرمقدم

■ هنرمندان و «کارگران فرهنگ» در طول تاریخ همواره صداهای اصلـی اعتراض بوده‌اند؛ اما امروزه بسـیار کمتر شـاهد این پدیده هستیم. همان‌طور که جمعیت اینسـیات (کروهی از فمنیسـت‌های رنگین‌پوسـت) درکتاب «کسـی بوده‌ها انقلاب را تأمین نمی‌کند» می‌گوینـد اکثر مردم خود را متعهد به این یا آن مؤسسـه «صنعتی بدون سـود» می‌کننـد (مثلا خبرنـه‌ها، موزه‌ها، بیمارسـتان‌های دانشـگاهی و...). این نـوع اعتراض‌ها بدون ایجـاد هیچ خطری درون چارچوب‌هایـی باقی می‌مانند کـه به‌هیچ‌وجه منطق بازار و پول را زیر سـؤال نمی‌برند. به نوشته شـما، «فراوندگی (تخطی) درمورد جنسـیت، مذهب، آداب و رسوم مذهبی و اعتقادات هنری و معماری یک امر است؛ اما فراوندگی (تخطی) در رابطه با نهادها و شـیوه‌های عمل سلطه سـرمـایه‌داری که در واقع عمیقا در درون آنها نفوذ می‌کند، امری اسـاسـا جدا [...] مسـئله سـرمایه یافتن راه‌هایی است برای فاسـدکردن، دربرگرفتن، کالایی‌کردن و پولی‌کردن این‌گونه تفاوت‌هـای فرهنگی و عرصه همگانی فرهنگی تا آنجایی‌که بتواند رانت انحصـاری از آنها تصرف کند» (ص۱۷۸). چطور ممکن اسـت هنرمندان و تولیدکنندگان فرهنگ که به‌شدت فردگرا و رقابت‌طلب هسـتند زمینه تفاهم مشترکی بیابند برای مبارزه در جهت جهانی ورای آجر و مزد؟

من این نظر را قبول ندارم که کارگران فرهنگی منفعل هسـتند. بستر و زمینه تغییر کرده اسـت، فرهنگ به یک صنعت بدل شـده و ابزاری برای انباشـت سـرمایه و ایجاد ارزش دارایی و این بدین معنی اسـت که اعتراض هم باید شـکل بیان دیگری بیابد. تاکتیک اصلی به عوض رویارویی باید براندازی باشد و من به‌شخصه شاهد تمایل به این تاکتیک بوده‌ام. اتفاقا همین مسـئله را در دانشـگاه نیز داریـم؛ همکارانم در دانشـگاه باید برای شروع چیزهای بسـاری بیاموزند و در دنیای فرهنگ اسـت که بر نوشته شده، «مبارزه برای حق به شهر علیه قدرت سرمایه اسـت که بر رحمانه از شهر مشـترکی که دیگران تولید کرده‌اند رانت‌هـا را می‌بلعد و اسـتخراج می‌کنـد (ص۱۳۴) [...] زاد و رشـد شهری سـرمایه‌دارانه به‌طور دائمی تلاش می‌کند که شهر را به‌مثابه کمون‌های اجتماعی، سیاسـی و قابل زیسـت نابود کنـد» (ص۱۳۶)». ایـده مالکیت خصوصی برای آمریکایی‌ها تقریبا همچون یک اعتقاد مذهبی اسـت. حتی آمریکایی‌های مترقی هم علاقه جدیتی به زیسـوال‌بردن امتیاز مالکیت خصوصی از خود نشـان نمی‌دهند. شـما در بخشی از کتاب می‌نویسید «ما باید دانمی تلاش می‌کنیم